

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

حالا اگر آقایان با این چاپ جدید حاشیه مرحوم آقای اصفهانی مورد اختلاف دیدند تذکر بدهند، چون من چاپ قدیم را نگاه کردم.
عرض شد راجع به این که معاطات مفید ملک است مرحوم شیخ قدس الله نفسه به قول قدیمی ها چند دلیل آوردند: دلیل اول سیره بود که خود ایشان خدشه کردند، خیلی روی این سیره حساب نکردند و صحبت هایی هم که شد دیگر تکرار نکنیم، دلیل دوم به اصطلاح به تعبیر خود مرحوم شیخ که خواندیم و يدل عليه ايضا عموم قوله تعالى احل الله البيع، احل الله البيع را هم شیخ تمسک فرمودند برای دلالت بر شمولش بر معاطات، اولاً خب این کلمه عموم را که ایشان فرمودند عموم قوله تعالى، متعارف در کتب ما الان از آن تعبیر به اطلاق می کنند نه عموم، حالا مگر مراد شیخ انصاری مسامحتاً باشد و إلا متعارفشان این است، البته در این کتب معروفی که، مفرد محلی را معروف اطلاق می دانند، عموم نمی دانند، الان در کتب متعارفی که در اصول داریم اطلاق را به دو جور تقسیم می کنند مثل عموم، اطلاق بدلی و اطلاق شمولی، و اطلاق احل الله البيع را شمولی می دانند یا استغراقی یعنی اطلاق هست اما همه افراد را شامل می شود و عرض کردیم انصافش خیلی ظاهر است یعنی این که مثلاً اطلاقش بدلی باشد این بدلی و شمولی ظاهراً با قرائن معلوم می شود، اطلاق یعنی حکم روی طبیعت و ماهیت رفته بدون نظر به افراد یا فرد واحدی یا جمیع افراد، این ظاهراً در عموم مطرح است چون نظرش روی افراد است اما در اطلاق چون نظرش روی طبیعت است شمول و بدلیت مطرح نیست برای این که شمول و بدلیت را با قرائن، مثل احل الله البيع را ما با قرائن، همان مقدمات حکمت که گفته شده از آن استظهار می کنیم مسئله شمول و استغراق را و این لازم نیست که هر جا ال بود، مصدر بود این طور، من این را سابقاً هم چند بار عرض کردم، دیگر الان برای توجه خوب است، بین قلّد المجتهد و صدّق العادل از این جهت می گویند فرق است، چون می گوید صدّق العادل به نحو اطلاق شمولی

است، همه افراد خبر عادل را می گیرد و اما قلد المجتهد به نحو اطلاق بدلی است نه این که از همه مجتهدین تقلید بکند، از یکی تقلید کرد دیگر تمام می شود، حالا بهش فکر بفرمایید که مشکلی نباشد

و يدل عليه ايضا عموم قوله تعالى احل الله البيع که عرض کردم مراد ایشان ظاهرا از عموم، چون این جا را به معنای شمول گرفتند، پرسش: به آیه تمسک بکنید که مفهوم بیع را بفهمید.

آیت الله مددی: بله تعجب است، جز عجایب است. حالا به هر حال عرض کردیم مرحوم شیخ اگر وقتی باز شد من ممکن است باز یک مقداری حالا تا این جای عبارتش را خواندیم، مقداری اشاره کردیم، بعد از این به خاطر بعضی جهات ممکن است بعضی عبارات ایشان را بخوانیم، ایشان در این مسئله خیلی اخذ و رد می کند، در این که مفید ملک هست یا نه و در مثلا اول که سیره را می آورد بعد در سیره مناقشه می کند، راجع به خود احل الله البيع باز متعرض می شود لکن من حیث المجموع ظاهرش این است که احل الله البيع را قبول کرده، خوب دقت بکنید یعنی دلیل اول که سیره باشد قبول نکردند اما دلیل دوم که احل الله البيع باشد از حیث، من تا آخر تا جایی که توانستم نگاه کردم عبارات شیخ را، ندیدم در احل الله البيع ایشان مناقشه بکند و بگوید قابل استناد هست یا نه، آن وقت راجع به احل الله البيع چون دیگر ما سابقا هم چند بار اشاره کردیم چون در این جا رسما اولین بار مفصلا وارد شده اصحاب ما، ما هم راجع به استدلال به این آیه مبارکه برای اطلاق آیه، اطلاق شمولی آیه برای جمیع موارد بیع این جا یک مقداری صحبت می کنیم، جای صحبتش این جاست.

پرسش: سیره متشرعه را قبول کرده، سیره عقلائیه را رد کرده

آیت الله مددی: نه، چون می گوید متشرعه،

پرسش: مبهم ۵:۴۵

آیت الله مددی: نه خلاف ظاهر است چون ایشان سیره عقلا را ذکر نکرده.

عرض کردیم ایشان سیره متشرعه آورده، ظاهر عبارت نائینی شرائع الهی آورده، ظاهر مرحوم اصفهانی کل ملة و نحلة آورده، هی اضافه شده، هی یکی یکی آمدند اضافه کردند، فقط مانده بگوئیم مثلاً سیره جن و ملائکه، جن و ملائکه مانده، آن چه که از بشر امکان دارد اضافه کردند. علی ای حال این راجع به این مسئله استدلال.

عرض شد یک صحبت اصولاً در نحوه استدلال به آیه مبارکه یک صحبت راجع به این است که اصولاً به آیات مبارکات نمی شود تمسک کرد گو این که ظواهر قرآن حجت نیستند، این راه اخباری ها، چون می خواهیم تمسک به اطلاق بکنیم، عرض کردم مراد اخباری ها ولو گفتند ظواهر کتاب حجت نیست، من یک توضیحی بدهم، توضیحی که بما لا یرضی به صاحبه، این توضیح را بنده دادم حالا لازم نیست اخباری ها قبول داشته باشند، گفتیم برای کلام اخباری ها، ببینید این توضیحش این است که ما یک اطلاق لغوی داریم یک اطلاق قانونی داریم، یک عمومی لغوی داریم و یک عموم قانونی داریم، عموم لغوی همین جمع محلی به ال، اوفوا بالعقود، این عموم لغوی است، ما این طور بگوئیم که بگوئیم مراد اخباری ها این است که ما در قرآن عموم لغوی داریم اما عموم قانونی نداریم، عموم قانونی اصطلاحش این طور است قاعدة کلیة، تُضرب للرجوع إليها فی موارد الشک لرفع الشک بها، یک قاعده کلی است که هدف این است که جایی که شک می کنیم با او برداریم، لذا اسمش را گذاشتند در مقام بیان، حالا مثلاً در باب اطلاق گفتند مقام بیان، در عموم هم مثل صاحب کفایه می گوید باید در مقام بیان باشد، ببینید یعنی اگر گفت اکرم کل عالم یا اکرم العلما، بگوئیم مفادش این نیست که فقط علما، این که ظاهر لغت است، این مراد این است که اگر شما شک کردید مثلاً عالم فاسقی هست، این عالم هم اکرامش واجب است یا نه شما به این قاعده برگردید بگوئید بله اکرامش واجب است، برای رفع شک و لذا عرض کردم مباحثی که شما در عام و خاص در اصول می خوانید خوب دقت بکنید یک مقدار مباحثش راجع به این است که چه شک هایی را با عموم بر می داریم، اصلاً باز خودش هم این بحثی است مثلاً اگر شبهات مصداقیه عام باشد مثلاً گفت اکرم کل عالم، نمی دانیم عالم هست یا نه، می گویند این شک را با اکرم کل عالم بر نمی داریم، شبهه خود عنوان است، یکی از مواردی که سخت مورد اختلاف است شک در شبهات مصداقیه مخصص است، مثلاً گفت اکرم العلما إلا الفساق، تخصیص زد فاسق را خارج کرد، زید عالم هست

.....

جزما، فقط نمی دانیم فاسق هست یا نه، نمی دانیم، فرض کنید کلامی از او صادر شده یا غیبت محرم است یا غیبتی است که مجاز است، مواردی که در غیبت استثنا شده، ما نمی دانیم که آیا این غیبت محرم بود یا نه، نمی دانیم فاسق هست یا فاسق نیست، عده ای از علما گفتند این شک را هم با عموم بردارید چون گفت اکرم العلما، این عموم دارد، این هم که الان عالم است، فاسق بودنش هم که احراز نشد پس برگردیم به عام و بگوییم يجب الاکرام، این را شاید قدمای اصولیین شیعه هم قائل به این بودند اما الان مثل مرحوم نائینی، آقاضیا، البته هر کدام روی یک تقریری، تقریبا به یک معنایی نتایجش یکی است، مثل مرحوم آقای اصفهانی، مثل آقای خوئی و دیگران الان بنایشان این است که در شبهات مصداقیه مخصص به عام مراجعه نمی شود، دقت بکنید! یعنی اگر شک کردیم این شخص فاسق هست یا نه ، عالم بودنش عالم است، مسلم عالم است، می گوید خب بر می گردیم به عموم دیگر، می گویند آن عموم این شک را بر نمی دارد، لذا اینی که اخباری ها می گویند مثلا به ظواهر کتاب مراجعه نمی کنیم مرادشان این است یعنی اگر این جور بگویند باز روشن تر است، ما عموم کتاب داریم یا اطلاق کتاب داریم لکن این ها اطلاق لفظی هستند، عموم لفظی هستند اما اطلاق قانونی نیستند

پرسش: حجیت نیست دیگر

آیت الله مددی: و لذا ظواهر کتاب حجت نیست

پرسش: در مقام بیان نیستند

آیت الله مددی: آهان، چرا؟ چون در مقام اصل تشریع اند، در مقام بیان نیستند، یعنی قاعده کلیه ای نیست که ضرب شده باشد برای رفع شک، اصلا این در این مقام نیست، اصل این مطلب بیع جایز است اما این که کل انواع بیع، مخصوصا آن روز عرض کردم، چون دیروز هم یکی سوال می کرد، بعضی از عبارات اهل سنت این جوری است ما اعتقده الناس بیعا، بعضی هایشان دارند ما یعتقده الناس، به صیغه مضارع آوردند، عرض کردیم یک اصطلاحی در متون قانونی دارند فعل زمان دلالت نمی کند، مثل در مورد خدا مثلا، در مورد مجردات، در متون قانونی هم فعل از زمان منسلخ است، اصطلاحشان این جوری است که این که مذکر و مونث، لغاتی که

دارند مثل عربی و فرانسه، نه فارسی و انگلیسی، این ها هم به لحاظ مذکر و لو ماده قانونی به صیغه مذکر می آید مونث را هم شامل می شود، اصطلاحی دارند مگر جاهایی که افعال خاص خود مونث است مثلاً حیض و حمل و إلا به طور طبیعی الفاظ و لو به صورت صیغه مذکر می آید، در بحث مواد قانونی بحثش این طوری است، طبیعتش این طوری است لکن در این جا احتمال می دهم شاید نظرشان در زمان باشد یعنی آنی که می گوید بما اعتقده یعنی در زمان شارع مثلاً اما ما یعتقده تا روز قیامت، در هر زمان، هر کسی هر چیزی را بیع گفت این شاملش بشود، ما یعتقده الناس بیعا، احتمال می دهم نظرش به زمان باشد، احتمال البته عرض کردم، من خیلی با احترام نقل می کنم چون نه از مشایخ دیدیم نه در کتاب ها آمده، احتمال می دهیم که در آن باشد پس یک بحث این است که اگر آن بحث باشد دیگر بحث های ما اصلاً لغو است، اصلاً احل الله البیع اطلاق قانونی نیست، این مطلب را مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین آخر بحث دارد، البته این بحث را ایشان اشکالشان در خصوص مورد است، اخباری ها کل آیات کتاب را می گویند، فرقی این است، یک بحثی است که اصلاً این آیه مبارکه اطلاق ندارد، چرا؟ چون قالوا انما البیع مثل الربا، و احل الله البیع و حرّم الربا، می گویند این آیه فقط ناظر به این است که بیع حلال است ربا حرام است اما جمیع افراد، نظر به افراد بیع ندارد اصلاً.

پرسش: انواع بیع را نمی خواهد بگوید

آیت الله مددی: اصلاً دنبال این بحث نیست، فقط می خواهد بگوید این مثل آن نیست، این حلال است آن حرام است.

آن وقت چه می شود؟ آن وقت برای احترام در آیات کتابی به جای این که بگویند اهمال، اصطلاحاً به این اهمال یا اجمال می گویند، این جا را اجمال نمی گویند، اجمال مثل احلت لكم بهيمة الانعام إلا ما يتلى عليكم، این را اصطلاحاً اجمال می گویند، آهان سر بسته، إلا ما يتلى عليكم را تعبیراً اجمال می گویند، احل الله البیع را به این معنا اهمال می گویند، آن وقت چون اهمال و اجمال در کلام الله سبحانه و تعالی لطیف نیست به جای اهمال می گویند در مقام تشریع، این مقام تشریع یعنی اهمال

پرسش: اهمال ثبوتاً محال نیست؟

آیت الله مددی: نه اشکال ندارد، الان بحث ثبوت نیست، بحث اثباتی است.

پس یک بحث قبل از این که وارد بحث بشویم یک بحث این است که آقا خودتان را خسته نکنید، اصلا در قرآن اطلاق قانونی نیست، در قرآن عموم قانونی نیست، این حرف اخباری هاست، خودتان را خسته نکنید، وارد این بحث هم نشوید، باب این بحث بسته بشود برگردیم به روایات ببینیم روایات چه می گوید، بحث دوم اینی که در قرآن عموم را قبول می کنیم یا اطلاق را؟ این آیه اطلاق ندارد، چرا؟ چون این آیه فقط نظرش به این است، به قول آن آقایان مقام اهمال، به قول این آقایان می گوید مقام تشریع، این فط نظرش به این است که این حلال است آن حرام است اما این که تمام افراد این حلال باشد اصلا ناظر به این نیست، این را آخر بحث مرحوم آقای اصفهانی آوردند به این عنوان، و اما منع الاطلاق بما یشترک معه سائر الاطلاقات، البته ایشان شاید مرادش کلام اخباری ها باشد چون سائر الاطلاقات کتاب مگر این که ایشان سائر الاطلاقات حتی الاطلاقات سنت را هم شامل بشود لکن اخباری ها در الاطلاقات کتاب و سنت پیغمبر قائلند نه مطلقا، حالا ایشان البته من این را هم عرض بکنم دو تا مبناست، یک مبنا که کلیا الاطلاقات را قبول نداریم، یک مبنا این است که در موارد خاص در آیات اطلاق را قبول نداریم، اینی که ایشان آورده و اما منع الاطلاق بما یشترک معه سائر الاطلاقات این طور نیست، آن یک مبناست که در کل الاطلاقات اشکال می کند و آنه فی مقام التشریع فقط، این مقام تشریع همین بود که عرض کردیم، اصطلاحا بهش اهمال می گوئیم، غیر از اجمال، اجمال را جایی می گوئیم که خود لفظ اجمال دارد مثل احلت لکم بهیمة الانعام إلا ما یتلی علیکم، ما یتلی اجمال دارد، این را اصطلاحا اجمال می گویند، احل الله البیع را اهمال می گویند و مرحوم آقای اصفهانی هم تادب فرمودند و درست هم هست، برای احترام تعابیر قرآنی و برای احترام قرآن به جای کلمه اهمال می گویند مقام تشریع، اصل تشریع و آنه فی مقام التشریع فقط و هو فی مقام تحلیل البیع فی قبال تحریم الربا، البته ایشان شاید هم خود مرحوم آقای اصفهانی ربا را با ربوا نوشته، فعلا غالبا ربا را ربا می نویسند، حالا این خط قرآنی است، حالا این چرا نوشته شده واردش نمی شویم، در قرآن شش مورد ربا استعمال شده، سه موردش تقریبا با ربوا است سه موردش هم رباست، یا چهار موردش رباست، حالا آن هم دقیقا روشن نیست، به هر حال این هم یک نکته املائی است، اصطلاحا در قدیم بهش املا می گفتند چون علوم املاء هم جز علوم ادب بود، سیزده تا، هفده تا، هجده تا علوم ادب بود یکیش هم املاء بود، فی قبال تحریم الربا من دون نظرٍ إلی شیء

آخر، ناظر به افراد و این که معاطات هست یا نیست، اصلاً نیست، نظری به این ها ندارد، این آیه اطلاق ندارد، در مقام اصل تشریع است، ایشان می فرماید فمخدوش، ایشان این را رد می کنند، چون دیگر من فقط می خواستم بگویم، چون بعد یک تمسکی هم به روایت کردند این را می گذارم برای بعد، حالا آن بحث بعدیش است، پس بحث اول کلاً اطلاقات کتابی را قبول نمی کنیم، بحث دوم اطلاقات را قبول نکنیم در این جا قبول نمی کنیم، بحث سوم اگر اطلاق را قبول کردیم آیا می شود معاطات را در آورد یا نه، ایشان در این جا من چون بنا ندارم تمام عبارت ایشان را بخوانم، خب اشاره کلی، اولاً ایشان وارد این بحث شدند که چرا گفتند احل الله البیع یعنی احل الله تصرفاتی که در بیع است، ایشان فرمودند حیث إنه لا موهم لحرمة البیع لا بما هو عملٌ من الاعمال، به عنوان یک عمل و لا بما هو تسبیب إلى الملك، چون یک بحثی دارند إن شا الله تعالی شاید در اواخر بحث باز متعرض بشویم، حتی الان در زمان ما بگویند آقا معامله با شرکت های آمریکایی جایز نیست، تحریم المعاملة، این ها آمدند گفتند تحریم یعنی چه مثلاً، معامله مراد این است که بگوید بعث اشتریت، باهش چانه زنی بکند، این بعث اشتریت حرام است، یعنی اگر گفت بعث اشتریت زندان دارد، حرام یعنی اصطلاحاً جزا دارد، احکام وضعی جزا ندارند، تابع واقع خودشان اند، احکام مولوی، عرض کردم اصطلاحی که دارند حکم مولوی در مقابل حکم وضعی، حکم مولوی یا ارشادی یا تکلیفی در مقابل وضعی، حکم مولوی اصطلاحاً حکمی است که مترتب می شود بر آن جزا، هر وقت بر آن جزا مترتب شد می شود مولویا، چرا؟ چون حکم مولوی حکمی است که اعمال مولویت مولا است، اعمال ولایت و سلطه اوست، و مخالفت شما مخالفت در مقابل سلطه مولا است، مثل این نافرمانی مدنی می گویند، شما در مقابل سلطه مولا مخالفت کردید، ایستادگی در مقابل ولایت مولا خودش عقوبت دارد، جزا دارد اما حکم ارشادی حکمی است که تابع آن نیست مثلاً می گوید این جزا است، این سبب است، تابع واقع خودش است و تکلیفی هم همین طور است، تکلیفی آن چیزی است که اعتبار کرده، در ذمه شما انجام داده، حالا به نحوه اعتبارش هم فعلاً وارد نمی شویم به خلاف حکم وضعی که تابع شکل آن است، تابع واقعیتش است و لذا کراراً عرض کردیم عده ای از اهل سنت در عباراتشان یک تعبیر لطیفی دارند حکم را همان تکلیفی می دانند اما به اصطلاح جزئیت و شرطیت را اخبار می دانند مثلاً اقم الصلوة لدلوك الشمس، اقم الصلوة را حکم می دانند، اعتبار می دانند، دلوك

.....
الشمس را اخبار می دانند، از مقوله انشاء نمی دانند یعنی کانما خبر می دهد که این نماز باید در وقت دلوک شمس باشد، با رکوع باشد، با سجود باشد، این اصطلاحاً حکم وضعی است چون خیلی توضیح دارد، ایشان می گوید لا موهم لذا این بحث ما هم سابقاً در اول مکاسب محرمه متعرض شدیم، شیخ هم دارد، این خودش یک بحثی است الان هم در قوانین امروز هم هست، اگر گفت تحریم المعاملة مع الشركات الأمريكية، حالا به لغت عربی گفتیم تا بشود متن فقهی خودمان، این تحریم المعاملة یا یحرم البیع، این چیست؟ یعنی گفتن بعت اشتریت است؟ این حرمت نیست، ایشان می گوید حیث إنه لا موهم لحرمة البیع بما هو عملٌ من الاعمال و لا بما هو تسبیبٌ إلى الملك، فلذا تصدّی قدّس سرّه یعنی شیخ، لصرف التحلیل إلى الآثار، پس باید یک توجیهی بشود، این که نمی شود احل الله البیع حرم الربا

بعد ایشان دارد: لا أن موجب الصرف، صرف یعنی تصرف، مراد از صرف در این جا تصرف است، این لا أن موجب الصرف توهّم أن البیع بالحمل الشائع یترتب قهراً علی سببه، فلا موقع لتحلیله و تحریمه، این اشکال، لیجاب عنه بأنّه یکفی فی الاختیارية اختیاریة سببه،

این هم جواب، این سوال و جواب حاشیه آخوند بر مکاسب است

كما عن شیخنا الأستاذ، مراد مرحوم اصفهانی از شیخنا الاستاذ صاحب کفایه است إشکالا و جوابا، دیگر این را وارد نمی شویم چون نمی خواهیم خیلی ملانقطی بشویم، البته واضح هم هست، تأمل بکنید واضح است.

پرسش: آخوند حاشیه بر مکاسب دارند؟

آیت الله مددی: بله چاپ هم شده، هم در مجموعه آثار، یک حاشیه مکاسب دارد خیلی مفصل نیست، ایشان می خواهد جواب، پس ایشان حرف خودش، حالا برگردیم به حرف مرحوم اصفهانی، دیگر قاتی پاتی نکنیم، من می خواستم بگویم که اگر یک عبارت را رد کردم روشن بشود.

كما عن شیخنا الأستاذ إشکالا و جوابا و لذا حکم بعدم تمامية مدعاه قدّس سرّه.

.....
که مدعای شیخ تمام نیست، این مطلب اصلا یک سطر و خرده ای را ویش بکنید، مربوط به کفایه است، برگردیم به عبارت خود برداشتی را که مرحوم آقای اصفهانی دارند راجع به کلمات شیخ و توضیحی هم هست در عین حال برای کلمات شیخ در مکاسب.

اولا لا موهم لحرمة البیع، بگوئیم بیع حرام است یعنی چه؟ مثلا احل الله البیع در مقابل حرم،

ثم إنّه يستدل بالآیة بوجوه:

سه وجه ایشان ذکر می کند:

أحدها: دلالة الآیة بالمطابقة على الصحة،

به قول ایشان به نحو مطابقت دلالت بر صحت می کند، عرض کردیم مطابقت و تضمن را در امور واقعی گرفتند مثل آتش و دود و فلان، حالا این چطور می شود؟ این مبنی بر این است که مراد از احل الله البیع یعنی إن الله صحح البیع، احل به معنای وضعی است نه به معنای تکلیفی، اصلا آیه دلالت بر صحت می کند.

پرسش: مدلول التزامیش است یا مدلول تطابقی؟

آیت الله مددی: تطابقی یعنی صح، حلال است یعنی جائز است، حالا ایشان این طور.

نظرا إلى أنّ الحلیة أمر یناسب التکلیف و الوضع

چون حل هم به معنای تکلیف و جواز است، خود لفظ جواز هم همین طور است، جازت صلاة، جاز عمل، گاهی به معنای این که این عملش درست است، جایز است، حرام نیست، گاهی به معنای درست است چون خود کلمه جاز در لغت عرب اصلا به معنای عبور است، اصلا جواز به معنای عبور، این عملش عبور کرد، جازت صلاة یعنی صلاة رد شد یعنی صحیح است، ایشان می خواهد بگوید حل هم همین طور است، حل صلاته یعنی جازت، پس می شود گاهی اوقات احل به معنای وضعی باشد و گاهی به معنای تکلیفی باشد، روشن شد؟ چون به قول ایشان حلیت وضعی و حلیت تکلیفی

و لذا ورد فی باب الصلاة (حلت الصلاة فيه) أى جازت و وقعت فی محلها، فالحلیة منسوبة إلى نفس البيع بما هو تسبب إلى الملكية، و المراد- و الله اعلم- أنه تعالى أحله، البته طبق قاعده ایشان نوشته احله محله، باید طبق قاعده مُحَلَّه بخوانیم یعنی اسم مفعول از همان باب افعال بیاوریم اما ظاهرا مرادش احله مُحَلَّه باشد، مثلا اقامنی هذه المُقامة، آن جا باید مُقام بخوانیم، این جا هم آن چه که هست ما کانت لاحد فیها مقرا و مُقاما، در دعای کمیل؛ آنجا مُقام است، مُقام به اصطلاح محلی است که انسان در آن جا هست، مقام جنبه معنوی است، فرقی این است. البته جنبه مادیش هم می شود مثل مقام ابراهیم یعنی محلی که حضرت ابراهیم روی آن می ایستادند، به آن معنا هم می آید به معنای معنویش هم می آید

فالحلیة منسوبة إلى نفس البيع بما هو تسبب إلى الملكية، و المراد- و الله اعلم- أنه تعالى أحله محله، قاعدتا مُحَلَّه می گویند و أَقَرَّه مُقَرَّه، لکن ظاهرا مراد مرحوم اصفهانی مقرر باشد، جعله فی مقرر، جعله فی محله و لم يجعله كالقمار بحکم العدم.

یک احتمال این

احتمال دیگری هم هست مثل آقای خوئی و دیگران هم آوردند:

و أمّا جعله من الحلّ فی قبال الشد

یعنی احله یعنی باز شد، در مقابل شده، یعنی رها کرد، باز کرد، بیع را رها کرد، این نه به معنای نه بست بلکه باز شد کرد

بمعنی أنه لم یصد عنه و جعله مُرخی العنان فی تأثیره

یعنی آن را ول کرد، رها کرد، عنان هم آن چیزی است که به گردن می اندازند، این را فرض کنید مثل اسبی است که آن افسارش را

ول کرده، نه این که بسته باشد، این احتمال، این را هم عرض کردم در کلماتشان آمده احتمالات، این احتمالاتی است که ایشان نقل

کرده

فغیر وجیه، چرا؟ لأنّ الحلّ فی قبال الشدّ یتعدی بنفسه، بخلاف أحلّ من الحلول، یعنی جای خودش قرار گرفت، یک دفعه به معنای باز کردن است در مقابل بستن، یک دفعه احله یعنی در محلش قرار گرفت، این جا و المراد، آن جا دیگر احل الله البیع، و المراد من دلالة الآیة بالمطابقة فی کلامه، اینی که در کلام مرحوم شیخ آمده و محل تامل است این است یعنی شیخ این معنا را قبول نکرده، ایشان گفت سه تا احتمال است، معنای اول حلیت به معنای حلیت وضعی باشد، و شیخ در این تامل فرموده و قبول نکرده چون مرجعش به إلی إرادة الوضع من الحلیة دون التکلیف. مراد حلیت است، این وجه اول.

پرسش: این که الان حلیت را حلیت وضعی می گیریم به قرینه مقابله است (مبهم ۲۹:۳۸)

آیت الله مددی: چون ممکن است این طور بگوییم خداوند متعال بیع را رها کرده لکن منع کرده، خود حرم و حرّم از حرمان است، شما از ربا محرومید، حرّم الربا لذا حالا چون این خیلی وقت پیش شده ما این احتمال را دادیم، البته احتمال است، شاید بگوییم این احتمال با مجموعه شواهد هم می سازد، احتمال دادیم اینی که مثلاً ما در مورد میتة یا در مورد خمر، حرّم علیکم این حرّم المیتة یعنی شما را محروم کرد، آن وقت لذا یک احتمال دادیم، در حد احتمال دیگر، عرض کردیم چون در کلمات اصحاب نیامده، بیاییم بگوییم در جایی که محرومیت در قرآن آمده یا به قول آقایان حرمت در قرآن آمده محرومیت و حرمان در قرآن آمده این عمومیت دارد، اطلاق دارد، جمیع انواع امور را شامل می شود مثلاً یک حرم الدم، دم را نمی شود خورد، دو دم نجس است، از خود حرم نجاست در می آید، شما از این خون محرومید، از ون مطلقاً، این مطلب از خون محرومید نمی شود بفروشید، از خون محرومید مانع در نماز است، در لباس هم باشد نماز درست نیست، در بین اصحاب ما این طور فهمیده نشده، خوب دقت می کنید؟ از حرم فقط حرمت شرب را فهمیدند، این نکته ای است که خیلی آثار دارد، بگوییم در جایی که در قرآن تحریم می آید ظاهرش مطلق محرومیت است، مثلاً محرومید نماز توش بخوانید، محرومید آن را بفروشید، محرومید به این که آن را در جایی که در آن طهارت شرط است بکار ببرید، در طواف مثلاً لباسی که در آن خون است بپوشید، و من عرض کردم یکی از عجایبی که در روایت تحف العقول دارد این که دارد وقتی شیئی نجس شد فلا یجوز بیعه و لا هبته و لا شرائه و لا امساکه، که عرض کردم آقای خوئی می فرمایند این روایت چیز هایی دارد که خلاف

اجماع است، امساک خون در اتاق که حرام نیست، خون نجسی هم باشد، در لیوان در اتاق گذاشتیم، امساکش که حرام نیست، شاید ظاهر روایت تحف العقول هم به این معنا باشد، البته عرض کردم چون روایت تحف العقول را آقایان قبول نکردند و اگر هم آن روایت را به این معنا بگیریم یک معنای عجیبی است یعنی کاری که الان دنیای روز دارد انجام می دهد یعنی با مثل خون که آلودگی پیدا می کند اصلا کفش بر می دارند، حتی نگه هم نمی دارند، لا امساکه و لا هبته، اصلا شاید در بیمارستان دیده باشید مثلا فرض کنید کلینکس هایی که کثیف است آن هایی که خون دارد اصلا جای جداگانه ای می گذارند که می سوزانند، غیر از آن هایی که کثافت غیر خون دارد، مثلا فرض کنید دستش را با آن پاک کرده اما آن چیز ها و وسائلی که توش خون است آن را با شدت بیشتری به خرج می دهند، خیلی عجیب است، این تنها روایتی است که دارد، لذا آقای خوئی می گوید مخالف فتواست، راست هم می گوید چون مخالف فتوا هم هست، نگه داشتن خون در اتاق حرام نیست، اما انصافش اگر بخواهیم منصفانه بگوییم، من کرارا عرض کردم این حدیث تحف العقول نظیر ندارد اصلا، در کل روایات، ما نمی دانیم چجوری هم از امام صادق تحف العقول نقل کرده، تنها روایتی است که مثل یک کتاب اقتصادی که امروز می نویسند نوشته شده، مصدر مالی را نوشته، مصادر مالی را چهار تا کرده، مثل امروز که می گویند کارمندی هست، کارگری هست، سرویس هست، خدمات هست، فلان هست، این هم چهار تا کرده، درست مثل امروز، البته آن توش تداخل دارد، آقای خوئی اشکال می گیرد اشکال هم وارد است، این در اضافه بر آن که اقتصاد امروز مطرح است مصارف را هم ۲۵ تا کرده، این تنها روایتی است، چون مصادر را شیخ در مکاسب نیاورده لذا شما هم نشنیدید، صاحب وسائل هم روایت را تقطیع کرده، چند تا مصرف را یک جا آورده، آن حلاوت روایت از بین رفته و إلا اگر روایت در تحف العقول باشد درست شما خیال می کنید یک متن اقتصادی است که امروز نوشته شده، تازه پیشرفتش هم بیشتر است چون هم مصادر را نوشته، نوشته چهار تا مصدر در آمد مال است، بعد هم مصارف را نوشته که شما این پول را هزینه می کنید برای بچه تان، زنتان، خانه تان، یکی یکی ۲۵ تا هم هزینه نوشته، یعنی هم مصدر را نوشته هم مصرف را نوشته، هم مصادر دخل را متعرض شده هم مصارف را متعرض شده، انصافا این حدیث تحف العقول حدیث عجیبی است، جز اعاجیب است و عرض کردیم شواهد قبول ریزه ریزه دارد، حالا ما وارد

آن بحث نشویم، پس دقت بفرمایید اینی که شما فرمودید ممکن است بگوییم اصلا این که ایشان گفت حالا من هنوز وارد بحث نشدم، من دارم فعلا می خوانم، ممکن است بگوییم آن حرم هم همین جور است، آن حرم الربا یعنی شما محرومید.

پرسش: متفاهم عرفی این نیست، عرف هر جا حرام می بیند می گوید عقاب دارد

آیت الله مددی: البته من إن شا الله عرض می کنم آیه چون مدنی است احتمالا اراده قانونی از آن خیلی واضح است، اگر جز آیات مکی بود چون احکام در مکه تشریعات نیامده این آیه مبارکه در سوره بقره است و من اوائل ما نزلت بالمدينة، آیه چون مدنی است و سرش هم عرض کردیم غیر از این که در مکه تشریعات نبوده نکات دیگر تاریخی هم دارد که إن شا الله شاید بعد اشاره بکنیم، غیر از آن نکته مهمش این بوده که اصولا محیط مکه محیط قانونی نبوده، اصلا روح قانونی در مکه حاکم نبوده، مدینه به خاطر وجود یهود و احکام یهود روح قانونی و روح فقهی بوده، یعنی تعابیر قانونی در مدینه رایج بوده آن هم قانون الهی و قانون شرعی، به خاطر وجود یهود.

پرسش: سفرهای تابستانی تجاری داشتند با قواعد تجاری هم آشنایی داشتند.

آیت الله مددی: نه خب در مکه اصلا تشریع نبوده، می خواهم بگویم در مکه این طور نبوده که حتما تشریع باشد اما در مدینه چرا و این من اوائل و لذا احتمالا مراد از احل و حرم معنای شرعی قانونی اراده بشود این معقول است یعنی این مشکل ندارد، اگر در مکه بود مثل اقيموا الصلوة و اتوا الزكاة بگوییم اطلاق ندارد بگوییم در مقام تشریع است، این معقول تر است اما در مدینه فرق می کند چون در مدینه محیط دینی حاکم بود، یهود بود، اصلا عرض کردم در مدینه یهودی که یعنی غیر یهودی که در مدینه بودند که عمده اش اوس و خزرج بودند یعنی طوائفی که بودند، از طوائف یمنی مختلفی که بودند این ها اصولا بی سواد بودند و به یهود به چشم دانشمند نگاه می کردند و به یهود هم اهل کتاب می گفتند، اهل کتاب یعنی اندیشمند، به قول شما آخوند درس خوانده، اهل کتابشان و عالیشان و اندیشمندشان همین یهودی ها بودند، خودشان نداشتند، این را خوب دقت بکنید، چون مرحوم آقا شیخ محمد حسین می

گوید ما در روایات داریم که به این حدیث تمسک شده، من این مقدمه را گفتم چون خود مرحوم آقا شیخ محمد حسین متعرض نشدند، این مقدمه را گفتم چون از نظر تاریخی هم انصافاً آیات مکی با آیات مدنی با همدیگر این فرق را دارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين